



پس حرمت رقص به ابتدال آن بسته است و نمی توان گفت که هر حرکت ریتیمیک فیزیکی یا بروز هر گونه حالت شادی، حرام است. او سپس «مجمع المسائل» یوسف صانعی را خواند که گفته است: «رقص را فی حد نفسه نمی توان گفت که حرام است».

□□□

جوان چرکپوش چقدر دنبال پاسخ گشت. چقدر با کمبود پاسخ مواجه شد. چقدر از «عزت سکوت» حرف شنید. آخرش پیرمردی در کتابخانه بی قدیمی به او گفت که چه پژوهش های ریشه بی و تعیین کننده بی در تنورها سوخته است. شاهد این ادعا، علامه طباطبایی است که گفته است: «برادر ما راجع به تأثیر صدا و کیفیت آهنگ ها و تأثیر آن در روح و تأثیر لایبی برای کودکان و بطور کلی از اسرار علم موسیقی و روابط معنوی روح با صداها و طنین های وارده در گوش، کتابی نوشتند که انصافاً رساله نفیسی بود و تا به حال در دنیای امروز بی نظیر و از هر جهت بی سابقه بود. لیکن بعد از اتمام رساله خوف آن را پیدا کرد که به دست ناهلان از ابنای زمان و حکام جائر بیفتد و از آن، حکومت های نامشروع دنیای امروز استفاده و بهره برداری کنند، لذا آن را بطور کلی مفقود کردند».

واژه هایی که باید چشم ها و دلها و گوشها را می شستند، سوختند. به همین راحتی، اخوی!

جوان چرکپوش به یاد آورد که یک بار یک مزقونچی را سیر کتک زده بود. آن «مزقونچی» آن روز در جواب سیلی های این برادر فقط یک چیز گفته بود که برای تعالی جوان چرکپوش در روزگار تحلیل و درک، مثل نردبام بود؛ مزقونچی گفته بود: من در وسائل الشیعه خوانده ام که امام صادق (ع) فرموده: «اجرت آوازه خوانی که در مجالس عروسی می خواند بی اشکال است». حالا تو از امام صادق مؤمن تر شده بی؟! سیلی می زنی؟ «مزقون» مرا می شکنی؟

جوان چرکپوش اکنون سفید می پوشد، به هر مزقونچی که می رسد کلی شاباش بی دلیل می دهد تنها برای این که مزقونچی کتک خورده، او را حلال کند. پس مثنوی می خواند:

رقص آن جا کن که خود را بشکنی  
پنبه را از ریش شهوت بر کنی  
رقص و جولان بر سر میدان کنند  
رقص اندر خون خود مردان کنند  
چون رهند از دست خود دستی زنند  
چون رهند از نقص خود رقصی کنند  
مطربانشان از درون دف می زنند  
بحرها در شورشان کف می زنند

و حالا... در یکی از خیابانهای اعیانی تهران، زنگ یکی از آپارتمانهای وسیع گرانترین مجتمع مسکونی پایتخت را می زوم. وارد منزلی می شوم

که مثل یک موزه، دیدنی است. اینجا یک کلاس رقص است هنوز در فکر آن قطعه سفالم که در سیلک کاشان به دست آمده و تاریخ آن را در حدود اواخر هزاره پنجم و اوایل هزاره چهارم پیش از میلاد تعیین کرده اند. این اثر باستانی از نظر مطالعه تاریخی رقص در ایران بسیار ارزشمند است. روی این قطعه سفال که خود بخشی از یک ظرف بزرگ بوده چهار زن در حال رقص دایره وار دسته جمعی اند. چنین رقص هایی از نظر باستانشناسان، رقص مقدس مذهبی است که به منظور تجلیل یا پرستش موضوعی مطلوب از قبیل آتش، بت، شکار، توده محصول و خرمن و درختان پر بار انجام می گرفته است.

از نوشته یحیی ذکاء بیرون می آیم. وارد سالن رقصندگان تهرانی می شوم. اینجا در هر جلسه نیم ساعت چهار پنج نفر با پوشیدن لباسهای دوره قاجار به تمرین رقص های سنتی، محلی، لرگی و الگوهای رقصان قاجاری می پردازند. سن شرکت کنندگان بین ۱۸ تا ۳۵ سال است. آنها نمونه هایی طلایی از رفا داران سال دو هزارند. دقایقی قبل از ورود آنها به سالن رقص، اتومبیل های خوش خوراک خود را جلوی مجتمع پارک می کنند. می لغزند و می آیند. من اسم ماشین هایشان را یاد نمی گیرم. ندیده ام.

انگیزه هایشان را می پرسم:  
- تفریح.

- تخلیه.

- تناسب اندام.

- هنر جویی.

- پر کردن وقت فراغت.

و کلیشه هایی از این قبیل. یا نمی گویند، حرفه هایشان را می جویند. یا ندارند حرفی لا بد.

□□□

یک میدان شلوغ و پر ازدحام در تهران. یک سالن بدنسازی: کلاس آموزشی باله!

نخست جملات یک باستانشناس متخصص رقص را مرور می کنم: «آنچه امروز به نظر ما تفریح به شمار می آید. برای انسان ابتدایی یک امر جدی بوده. آنها هنگامی که به رقص بر می خاستند می خواستند به طبیعت و خدایان چیزهای مفیدی بیاموزند یا تلقین کنند و به وسیله رقص، طبیعت را به خواب مغناطیسی در آورده و به زمین دستور دهند تا حاصل خوبی به بار آورد.» وارد کلاس باله می شوم. مربی این کلاس یکی از شاگردان «مادام لازاریان» است. مادام لازاریان کیست؟

این بانوی ارمنی به همراه همسر خود کلاس های باله برگزار می کردند. بیشتر مربیان و آموزگاران امروز باله در تهران، شاگردان مادام لازاریانند که در سطح شهر پخش شده اند. مادام تا همین چند سال پیش به آموزش باله مشغول بود. حالا می دانید او کجا است؟ حدس بزنید کجا است؟ خانه سالمندان کهریزک! مربی باله می گوید از ۵ سالگی پس از طی یک دوره یک ساله در کلاسهای ژیمناستیک که ضرورت اولیه برای ورود به کلاسهای باله است،

